

# بازگشت مسئله برانگیز خدا

نوشته: کریستفر هدین

استاد تاریخ ادیان در دانشگاه استکهلم  
درج در روزنامه سونسکا داگ بلادت

ترجمه نظیر علیزاده

بعد از انقلاب فرانسه، در غرب، دموکراسی و آزادی مذاهب در عبارت جدایی دین از سیاست پنداشته شده است. این بدین معنی است که نمی توان در مباحث سیاسی بجای استدلال نمودن معقول آدم را بخواست الهی رجوع داد.

امروز خدا هرچه بیشتر به عنوان ضامن نظرات سیاسی وارد صحنه شده است. ما شاهد دگرگونی یک روند هستیم. این دگرگونی در گفتارهای بعد از واقعه 11 سپتامبر موجود بود اما برجسته شدن آنرا میتوان در جنگ با عراق مشاهده نمود.

جورج بوش در سال 2003 میتواند خود را رهبری با ماموریتی الهی توصیف نماید. او در سخنانش خود را ماموریت یافته از طرف خدا برمی شمارد و تصمیمات سیاسی خود را وظیفه ای الهی بیان می دارد.

هیچ یک از رئیس جمهورهای آمریکا در عصر مدرن به اندازه جورج بوش از خدا در نطق های سیاسی خود (سوء) استفاده نکرده اند. در اروپا باید به دوران جنگ اول جهانی برگشت تا رهبری را پیدا کرد که در تبلیغات خود برای اجراء عملیات نظامی تا باین اندازه خدا را بکار گرفته باشد.

در قرن هیجدهم سکولاریزم (حکومت غیره دینی) به مثابه رهایی از استبداد دینی و حکومت های مطلقه ی تحت رهبری حاکمانی که مدعی بودند تمنیاتشان همان خواست الهی است عرض اندام نمود.

سکولاریزم بدین معناست که دین امری خصوصی بوده و همه حق دارند فریضه های دینی خود را تنها یا با هم فکرا نشان به پیش برند تا آنجایی که از حریم قانون پا فراتر نگذارند. برای دین نمی بایستی امتیازی ویژه قایل شد که بتواند مانع از اجراء تصمیماتی که بطور دموکراتیک گرفته شده شود و اعمالی را که از پشتیبانی مردمی برخوردار نیست، حُفته نماید.

سکولاریزم اساس دموکراسی است. در پروسه ای دموکراتیک نمی بایستی قادر بود که "برگ برنده ای" را از آستین بیرون آورد و بجای برخورد به نظرات دیگران آنها را به قدرت آسمانی ارجاع داد که به خواست مردم، بیشتر از خود آنها آگاهی دارد.

سکولاریزم با تمام ادیان خوانایی دارد. بین اسلام و مسیحیت درحیطه سکولاریزم تفاوت اصولی موجود نیست. مسیحیان با تکیه به خواست خداوند بر ضد دمکراسی دست به عمل زده اند درحالیکه مسلمانان می توانند بین اعتقادات خود با سکولاریزم و دمکراسی یگانگی بوجود آورند. بسیاری از ایده آل های سیاسی در کشورهای که مدتی طولانی تحت سیطره استعمار بوده اند هنوز به حقیقت نه پیوسته است. این موضوع ارتباطی با دین ندارد.

**رابطه دین و سیاست احتمالاً در غرب بسیار کم مورد بحث قرار گرفته است. هدف سیاست بهتر نمودن جهان است. دین نیز چنین هدفی را دنبال می نماید. گرچه از منظر دیگری. نقاط مشترک چندی بین دین و سیاست موجود است که مرزبندی بین این دورا طلب می کند. این مرزبندی در سالهای اخیر شفاف تر شده است.**

پرزیدنت بوش برای دفاع از آزادی، که بایستی با حمله به عراق تحقق پذیر گردد، را وظیفه ای الهی توصیف می نماید. تونی بلر نیز تصور می کند برای انجام کارهایش از خدا نمایندگی گرفته است.

بعضی از سیاستمدارها بر این عقیده اند که در اسناد بازار مشترک اروپا نیز میبایستی از دین بعنوان مرجع نام برده شود. در مناظره هایی که اخلاقیات مورد گفتگوست، اعتقاد به قدرت آسمانی را تضمینی برای احترام به ارزش های انسانی ذکر می نمایند. رابطه دین و سیاست باید از نو مورد بحث واقع شود. این گفتگوها به چند دلیل برای دین و سیاست ضروریست:

**هیچ کس نمی داند که خدا چه می خواهد. کسانی که دیگران را به خدا حواله می دهند، خود را در تشخیص خواست خدا بهتر از دیگران تصور می کنند. این اقدام همیشه با برخوردی از بالا صورت گرفته یا سعی دارد دیگران در تاریکی نگاهدارد. خدایان دیدگاه خود را در ارتباط با مسائل جاری روز اعلام نداشته اند.**

"**تن تن**" در "تن تن در معبد خورشید" موفق شد عده ای که او را به مرگ محکوم کرده بودند، فریب دهد. او رو به آسمان فریاد کشید و نظر خداوند را جویا شد. خدا حکم اعدام او را دوست نداشت و ناخوشنودی خود را از طریق "تاریکی چهره اش" به نمایش گذاشت.

"تن تن" اطلاع داشت که در همان لحظه خورشید گرفتگی صورت خواهد گرفت.

آنانی که مردم را به خواست خدا ارجاع می دهند به همین صورت عمل می کنند. آنها وانمود می نمایند که جواب را از "بالا" دریافت کرده اند اما از قبل تصمیم گرفته اند که پاسخ خداچه خواهد بود و به همین جهت "سوال" می کنند.

ما نمی دانیم که خدادر رابطه با روش های مختلف جلوگیری از بارداری، همجنس گرایی، سقط جنین یا یک حمله نظامی به عراق چه نظری دارد. آنانی که خدا را در این زمینه ها به مدد می گیرند، می بایستی بطریقی حساب کرده باشند که خدا چه برداشتی خواهد داشت.

"تماس" با خدا از راه های مختلفی صورت می پذیرد: بوسیله مطالعه خلقت، ترجمه نوشتار مقدس یا از طریق راز و نیاز با خدا و منتظر جواب از بالا شدن. این روش ها به انسان این امکان را می دهد که با توسل به اصول غیر قابل کنترلی به این نتیجه برسد که خدا چه می خواهد. جواب خداوند همیشه آنست که آدم می خواهد بشنود.

ادیان می توانند دشمن یکدیگر تلقی شوند. بوش علاقه ای ندارد که احتمالاً جنگ با عراق را تبدیل به یک جنگ بین ادیان نماید ولی بیم آن می رود که چنین مفهومی از آن برداشت شود. دوستان او در آمریکای مسیحی مذهب می توانستند معتقد باشند که جنگ می باید بی خدایان رادر میان مسلمانان خاورمیانه نابود نماید.

ترجمه خدا خوب است. ما خوبیم چون خدا را در جناح خود داریم. اگر دشمنان دارای دین دیگری هستند، می توان چنین تعبیر کرد که دینشان باطل است. این عمل را (شاید) پروتستان هایی که در جنگ سی ساله علیه کاتولیک ها نبرد نمودند، انجام دادند.

تمام ادیان در عمق، دارای ارزیابی بنیانی مشترکی می باشند. همگی به ایده آل هایی چون همبستگی و ارزش انسانی ارجح می گذارند. اما برخوردی که مخالفین خود را به هواداری از پلیدی محکوم می کند، می تواند این تصور رادر افکار عمومی بوجود آورد که مردم و ادیان دیگر دارای ارزیابی های ضد بشری می باشند.

تعقل متحد می سازد، دین متفرق. برای اینکه بتوانیم یک گفتگوی سیاسی را به پیش بریم باید چنین گفتگویی بر پایه مشترکی بنا شده باشد. دین نمی تواند چنین پایه ای تشکیل دهد، چون بر تجربه های احساسی فردی تکیه دارد.

این تجربیات مطمئناً می تواند بانی اعمالی شایسته، ولی همچنین اقدامات ناگواری شود.

بسیاری پلیدی ها را انسان هایی که تصور می کردند برای اعمال خود مجوز الهی دارند، انجام داده اند. آنها در برابر استدلال منطقی مصون گشته از روابط عقلانی که بهر حال اندیشه مشترک بشریت را می سازد جدا افتاده اند. این امریست طبیعی که ما دچار داوری های غلطی شویم اما آمادگی پذیرش انتقاد می تواند باعث تصحیح این اشتباهات گردد. این خطاها را هرگز نمی تواند با اعمال دیوانه واری که وقتی تصمیم "خدا" در انجام آن دخیل است، مقایسه نمود.

دین در سیاست به اخلاق گرایی مبدل می گردد. در عصر ما سیاستمدارانی هستند که با افتخار از اخلاق والی و تعهد قوی خود نسبت به مسائل معنوی نام می برند. چنین سیاستمدارانی تحسین هم نظران خود و نفرت دیگران بر می انگیزند. آنها آموزگار اخلاق گردیده و تبدیل به قیم های مداخله جویی می شوند که دیگران به " امر به معروف و نهی از منکر " دعوت می نمایند. چنین اخلاقیاتی بر پایه کنترل اجتماعی بنا می شود نه اعتقاد فرد. به مصداق کلام **تَکْثِیر** " سروکارش با پلیس است".

طبق نظر **لوتیر** : وظیفه دین عفو نمودن و ساختن است. خدا لطف خود را به ناموفقان ارزانی می دارد. این امر می تواند از آدم انسان بهتری بسازد ولی بیم آن نیز می رود که به عکس خود مبدل شود.

**لوتیر** می گوید: همیشه خطر چیره شدن غرور بر مسیحیان موحود است. کلیسا تبدیل به باشگاهی برای خود پسندان می گردد. در آنجا فخر فروشی مخرج مشترک را تشکیل می دهد. اگر **لوتیر** از زندگی مذهبی امروز اطلاع می یافت، نمونه های زیادی را در این زمینه مشاهده می نمود.

سیاست به بازار عرضه نمودن است. این حاصل ضروری دموکراسی می باشد. به همین دلیل خریداران باید حرف آخر را بزنند. کسی که دیگران را به خواست الهی حواله می دهد، باید به زیر علامت سوال برده شود.

**استناد به خدا را در سیاست باید به عنوان ضعف و زنگ خطر تلقی نمود. فقدان دلایل منطقی و قابل فهم را می توان به روشنی ملاحظه کرد. استدلال معقول نیازی به خدا ندارد. تصور این مطلب موجود است که با توسل به خدا آسان تر از دلایل عقلانی می توان مسائل را به خورد مردم داد. این درک را می بایستی اهانتی به مردم دانست که باید مورد نکوهش واقع شود. بکار برد خدا در سیاست نمی بایستی مقرون به صرفه باشد.**

**خدا را از شر سوء استفاده آزاد نمایید.**

**تن تن:** از قهرمانان داستانهای مصور Tin Tin

**تگنر:** شاعر و نویسنده سوئدی E.Tegnèr

**لوتر:** کشیش رفرمیست آلمانی قرن 15 Martin Luther